

اسماعیلیان نزاری و اعاده شریعت

محبوبه شرفی *

چکیده :

فعالیت اسماعیلیان نزاری در ایران با قیام حسن صباح و فتح الموت آغاز گردید. در زمان حسن بن محمد معروف به حسن علی ذکریه السلام (چهارمین امام نزاری) با اعلام نظریه قیامت از سوی او تحولی بزرگ در عقاید و تاریخ اسماعیلیه بوجود آورد. او با ارائه این نظریه اعلام نمود. قیامت آغاز و شریعت باطل شده است. او معتقد بود زمان مرزی ندارد و رستاخیز را باید از راه تفکر براساس مشاهده دریافت کرد و از آنجا که بار طاعت ها در بهشت از دوش مردم برداشته می شود عمل به فرایض دیگر الزامی ندارد. حسن دوم یکسال و نیم پس از عید قیامت به قتل رسید. پس از او نورالدین محمد دوم و پس از وی حسن سوم مشهور به جلال الدین حسن نومسلمان جانشین وی گردید. او با خطا دانستن اندیشه های پدر به افکار عقاید آباء و اجداد خویش پرداخت و با پشت کردن به اعتقادات اسماعیلی به مذهب تسنن در آمد. در این مقاله برآنیم علل و انگیزه ها و چگونگی این اقدام را از سوی جلال الدین حسن نومسلمان و تحولات جامعه اسماعیلی در زمان جانشین وی علاءالدین محمد مورد بررسی قرار دهیم.

اسماعیلیان گروهی از شیعیان به شمار می‌روند که پس از امام صادق (ع) فرزندش اسماعیل، را جانشین ایشان می‌دانند. آنان با تشکیل دولت فاطمی توسط عییدالله مهدی در مصر قدرتی فراوان یافتند اما این قدرت در زمان المستنصر بالله (۷۸-۴۲۷) هـ.ق خلیفه فاطمی دچار تفرق گردید و به دو شعبه مستعلویه و نزاریه تقسیم شد.

فعالیت اسماعیلیان نزاری در ایران با قیام حسن صباح و فتح الموت آغاز گردید و با تلاش جانشینان او، کیا بزرگ امید و محمد بن کیا بزرگ و دیگر امامان اسماعیلی، ادامه یافت (۵۶۱-۵۵۷ هـ.ق) در زمان جانشینی محمد بن کیا بزرگ امید یعنی حسن بن محمد معروف به حسن علی ذکرة السلام، تحولی عظیم در عقاید و تاریخ اسماعیلیه با ارائه نظریه "اعلام قیامت" از سوی به وجود آمد. او در ماه رمضان سال ۵۶۰ هـ.ق اعلام کرد قیامت آغاز و شریعت باطل شده است. او معتقد بود که زمان مرزی ندارد و رستاخیز را باید از راه تفکر براساس مشاهده دریافت و چون قیامت هنگامی است که انسان‌ها نزد خدا می‌آیند و راز خلقت گشوده می‌شود و پرسش‌های ظاهری بر خواهد افتاد، پس با آغاز آن، عمل به شریعت الزامی نیست.

بنابراین یکی از مهمترین نتایج حاصله از اندیشه قیامت نسخ شریعت، تعطیل اعمال و عبادات شرعی بود و علت آن این باور بود که بار طاعت‌ها در بهشت از دوش مردم برداشته می‌شود. بدین ترتیب اسماعیلیان که تا این زمان فرقه‌ای اسلامی و در حقیقت عضوی از آن جامعه به شمار می‌رفتند، با ارائه این اندیشه از جامعه اسلامی منفک شده و در زمره ملحدین زمان قرار گرفتند. حسن دوم یک سال و نیم بعد از عید قیامت به قتل رسید و قاتل وی برادر زنش، حسین نام آور، از بقایای آل بویه بود.

پس از حسن دوم، محمد پسر نوزده ساله‌اش قدرت یافت و سیاست‌های پدر را دنبال کرد و عمر خود را برای تفسیر آیین قیامت و تحکیم اندیشه‌های آن در رسالات متعددی صرف کرد. محمد دوم چون شش سال حکومت نمود. جانشین نورالدین محمد، جلال الدین حسن سوم، در دوره خلافت خود در پی مخالفتش با جدایی و

تجزیه اسماعیلیان از جامعه اسلامی و خطر ادامه اجرای نظریه قیامت به مخالفت با اندیشه فوق پرداخت و بنابر نقل بسیاری از منابع به اعتقادات و آبا و اجدادی خود پشت نمود و به مذهب تسنن درآمد. در این مقاله انگیزه‌ها و علل مؤثر در اقدام حسن نومسلان مبنی بر رویکرد به مذهب تسنن و چگونگی آن و عکس العمل جامعه اسماعیلی در این باره و تحولات این جامعه در زمان جانشینی او یعنی علاء الدین محمد، خاصه ارتباطات خارجی در این دوره بررسی می‌شود.

نظری کلی بر اوضاع سیاسی اسماعیلیان در قرن ششم و هفتم هجری حکمرانی جلال الدین حسن سوم

در سال ۶۰۷ هـ ق خداوند الموت، "محمد دوم" وفات یافت یا به احتمالی او را مسموم ساختند و پسرش جلال الدین حسن به جای او نشست. او در زمان حیات پدر بنا به تصریح منابع، علائمی دال بر نارضایتی از عقاید و اعمال پدر و دعوت قیامت از خود بروز داده بود "...چون (جلال الدین) بزرگ شد و اثر عقل در وی پدید آمد بر طریقه آباء و اجداد انکار کرد و اعتراض می‌داشت و میان ایشان عناد گونه متولد شد هر دو از یکدیگر خائف و محترز می‌بودند و در روزهای بار و مجامع که جلال الدین حسن در بارگاه حاضر می‌شد پدر از او حذر می‌کرد و اندیشه می‌داشت و در زیر لباس، زره می‌پوشید و مقربان و ملحدانی که اهل اعتماد او بودند او را نگاه می‌داشته‌اند.^۱

جلال الدین پس از مرگ پدر دعوت قیامت را ملغی ساخت و دوران "حکمرانی شریعت" را از نو برقرار نمود و قوانین شرعی را پس از ۴۷ سال تعلیق مجدداً در سرزمین‌های اسماعیلیان مستقر نمود. جلال الدین در پی اجرای این سیاست، نزد

۱- جوبنی، عظامک، تاریخ جهانگشای، به سعی محمد قزوینی (تهران، ارغوان، ۱۳۶۷) ج ۳ ص ۲۴۳ و نیز حافظ ابرو، شهاب الدین عبدالله، مجمع التواریخ سلطانی، به اهتمام محمد مدرسی زنجانی (تهران، اطلاعات، ۱۳۶۴) ص ۲۶۱.

خلیفه بغداد، سلطان محمد خوارزمشاه، ملوک و امیران عراق و دیگر نواحی سفیرانی را گسیل داشت و آنان سخن او را به موجب تمهیداتی که در روزگار حیات پدر انجام داده بود پذیرفتند و خلیفه عباسی نیز به اسلام آوردن او حکم کرد و فتوایی در این باره به تمام بلاد مسلمین صادر نمود و او به جلال الدین نومسلمان شهرت یافت.^۱

داعی جدید پس از جلوس به قدرت و آغاز اصلاح مذهبی خویش و دریافت تأیید خلافت عباسی بلافاصله دستور داد تا فرایض دینی از سوی مسلمانان مجدداً انجام گردد. در هر شهر و روستا و دژی، حمام و مسجدی نو ساخت و مساجد ویران شده و متروک را تعمیر نمود. از علماء و فقهای اهل تسنن دعوت به عمل آورد تا به دژها آیند و به شغل قضاوت و خطابت و فقاقت و غیره بپردازند. او برای جلب اطمینان بیشتر دنیای تسنن علناً آئین آباء و اجداد خود را طرد و لعن کرد و حتی دستور بر سوزاندن کتابخانه اسماعیلیه داد. "هم از ابتدای جلوس اظهار مسلمانی کرد و قوم و شیعت خود را به تویخ و تشدید از الحاد زجر و منع کرد و بر التزام اسلام و اتباع رسوم شرع داشت و در این معنی به خلیفه بغداد و به نزدیک سلطان محمد خوارزمشاه و ملوک و امرای عراق و دیگر اطراف رسولان فرستاد و به موجب توطئه و تمهیدی که درایام پدر کرده بود و به اطراف اعلام داده سخن او را مصدق داشتند و خصوصاً از دارالخلافة ..."^۲

جلال الدین حسن به خصوص با قزوینی‌ها در آشتی را گشود چون آنان در اثر مجاورت با الموت بیش از همه دشمنی و کینه دیرینه نسبت به اسماعیلیان داشتند و از ایشان صدمات و خسارات فراوان دیده بودند. جلال الدین زحمت بسیار کشید تا آنها را به دوستی خویش متقاعد سازد. به بزرگان شهر مستقیماً تقرب جست و آنها را بر آن داشت که عده‌ای را به الموت بفرستند و کتابخانه آنجا را بازرسی کنند و آثار و

۱- جوینی، ص ۲۴۲ و نیز امکامل ج ۲۵، وقایع سال ۶۰۸ هـ

۲- جهانگشای، ج ۳، ص ۲۴۳.

نوشته‌هایی را که مورد قبولشان نیست بسوزانند. این کتاب‌ها نوشته‌های حسن صباح و اسلاف خود جلال الدین را شامل می‌شد. جوینی می‌گوید «جلال‌الدین فرمود تا آنها را بسوختند و هم به حضور آن قزوینیان و چنانکه ایشان تلقین کردند، طعن و لعن آباء و اسلاف خود و ممهدان آن دعوت بر زبان رانده و در دست اعیان و قضاة قزوین کاغذی دیدم... در ذکر تبری از آن مذهب، چون به نام پدر و اجداد رسیده بود دعای ایشان ملاء... قبور هم ناراً نوشته^۱».

نکته‌ای که در ذکر سوزاندان کتابخانه الموت در تمام منابع قابل توجه است، اینکه جلال‌الدین حسن رسماً از آیین اسماعیلی یعنی همان دین آباء و اجدادی خویش تبری می‌جوید و اظهار مسلمانی می‌نماید.

پس از گذشت چندی جلال‌الدین حسن در ادامه تلاش‌های خویش در آشتی ما دنیای اهل سنت به تعبیر سیاست اسماعیلیان در برخورد با خوارزمشاهیان پرداخت چنانکه نه تنها اقدام به حذف نام سلطان از خطبه نمود بلکه به منظور وارد آوردن ضربات بیشتری بر دستگاه حکومت خوارزمشاه به حمایت و پشتیبانی اتابک اوزبک در مقابله و رویارویی با حاکم منصوب شده او بر عراق عجم پرداخت و از طرق مختلف موجبات آزار و دشمنی با او را فراهم آورد.

نسوی درباره علت این امر می‌نویسد «قضیه که بر موجبات وحشت افزود این بود که کارگزاران خلافت به سییل شاهنشاه در طریق مکه حرسها... تعالی یا به نظر توهمین نگریستند چندانکه سییل جلال‌الدین حسن را بر سییل وی مقدم داشتند و شاهنشاه را به شنیدن این خبرگویی نمکی بر جگر ریش آمد^۲».

بدین ترتیب با مقدم داشته شدن کاروان و علم اسماعیلیان در مراسم حج بر کاروان خاندان و فرستادگان سلطان محمد خوارزمشاه که در این زمان بزرگترین

۱- جهانگشای، ج ۳، ص ۲۴۴.

۲- سیرت جلال‌الدین، ص ۲۱.

نیروی سرزمینهای شرقی خلافت به حساب می‌آمد، بلوای بزرگ سیاسی و کدورت شدید میان سلطان محمد و جلال‌الدین به وجود آورد. مسأله‌ای که به قول رشیدالدین فضل‌الله مبداء عدوات و ماده مغایرت و مباحثت گشت^۱.

چنانکه گفته شد به دنبال شدت یافتن دشمنی میان جلال‌الدین حسن سوم و سلطان محمد خوارزمشاه، جلال‌الدین با اتابک اوزبک، حاکم آذربایجان و اران دست دوستی و اتحاد داد^۲ "جلال‌الدین با اتابک مظفرالدین اوزبک که پادشاه اران و آذربایجان بود بر موافقت و مصادقت زیادت کرد و آنچه با دیگر ملوک می‌نمود با او زیادت بنیاد نهاد^۳.

پس از مدتی جلال‌الدین حسن شخصاً به آذربایجان سفر کرد. مدت اقامت او در تبریز یک سال و نیم به طول انجامید. کاری که از جانب هیچ یک از امامان اسماعیلی انجام نگرفته بود و "اتابک در مدت یک سال و نیم که جلال‌الدین در ملک او بود او را مراعات‌ها کرد و میان ایشان مواخاتی رفت و اتابک او را برگ‌های واقف می‌فرستاد و عام‌های به افراط می‌داد به غایتی که بعد از اقامت انزال و علوفات جلال‌الدین و لشکرش از همه انواع تشریفات و خلع گرانمایه که بزرگان و خود عموم لشکر او را نثارها داد هر روز هزار دینار زر، پریره به اسم حوایج بها به خزانه او می‌فرستادی^۴.

درباره علل همکاری جلال‌الدین با اتابک اوزبک می‌توان به موارد زیر اشاره کرد.

۱- ناصرالدین منگلی حاکم منصوب از سوی سلطان خوارزمشاه بود که به فرمان سلطان - که دیگر رابطه حسنه‌ای با جلال‌الدین نداشت - مکرراً به قلمرو امام اسماعیلی حمله کرد. بنابراین، این اتحاد بین جلال‌الدین و اتابک می‌توانست ضربه‌ای بر قدرت سیاسی سلطان خوارزمشاه باشد.

۱- جامع التواریخ، بخش نزاریه، ص ۱۷۴.

۲- جوینی، ج ۳، ص ۲۴۵.

۳- رشیدالدین فضل‌الله، همان، ص ۱۷۶، و نیز مجمع التواریخ سلطانیه، ص ۲۶۵، و نیز زبده التواریخ، ص ۲۱۶.

۲- این همراهی با متحد خلیفه و سرکوب دشمن خلافت، موجب جلب نظر افکار عمومی مسلمین در آن نهران می‌گردید و این همان بود که جلال الدین از ابتدا به دنبال آن بود یعنی پیوند با دستگاه خلافت و ایجاد دوستی و ارتباط نزدیک با خلیفه.

۳- امام اسماعیلی به این وسیله هم مزاحم حکومت خویش را از بین می‌برد و هم قلمرو حکومتی‌اش را افزایش می‌داد. بنابراین، اتجاد امام اسماعیلی با فرمانروای آذربایجان، موفقیت‌های بسیاری به همراه داشت از جمله کوتاه نمودن دست ناصرالدین منگلی حاکم دست نشاندۀ خوارزمشاه از عراق عجم، برقراری ارتباط با خلافت، که در نتیجه آن "دعوی اسلام او موکدتر و مصدق‌تر شد و مسلمانان با او مخالفت بیش کردند"^۱. افزوده گردیدن قلمرو حکومتی او که پس از پایان جنگ، مناطقی چون ابهر و زنجان رسماً در قلمرو ملک اسماعیلیان قرار گرفت.

جلال الدین پس از این دشمنی آشکار علیه سلطان خوارزمشاه که برخی از محققان و پژوهشگران آن را ناشی از تدابیر خلیفه عباسی، الناصرالدین... می‌دانند به تقویت بیشتر رابطه با دربار خلافت پرداخت. البته همانطور که پیشتر توضیح داده شد، خلیفه عباسی نیز به این اتحاد و دوستی ارج نهاد، طرز سلوک خلیفه با مادر جلال الدین حسن در سفر مکه و صدور اجازه ازدواج جلال الدین با دختران امرای گیلان (که حاضر به این امر نبودند و بالاخره با وساطت خلیفه عباسی انجام گردید) و متقاعد ساختن قزوینیان در به رسمیت شناختن مسلمانی جلال الدین این امر را تأکید میکند.

در اثنای حمله مغول به ایران، پیش از رسیدن چنگیز به بلاد اسلام، جلال الدین نخستین فردی است که در خفا چند نامه مبنی بر اطاعت و قبول ایللی به خان مغول ارسال می‌دارد و پس از رسیدن چنگیز به بلاد اسلام اولین کسی از فرمانروایان مسلمان است که نماینده نزد وی می‌فرستد و بار دیگر اظهار ایللی و متابعت می‌کند و

۱- جوینی، ج ۳، ص ۲۴۶ و نیز جامع التواریخ بخش نزاریان، ص ۱۷۶.

چون چنگیز از دیار ترکستان متوجه بلاد اسلام شده پیش از وصول به زمین ایران، جلال الدین رسولان فرستاد و ایللی و انقیاد خود را معرفی کرد.^۱

“شهرت یافتن جلال الدین حسن به لقب نومسلمان”

داعی اسماعیلی پس از جلوس بر اریکه قدرت، رسولانی همراه با هدایای فراوان به بغداد فرستاد و به اطلاع خلیفه رساند که از مسلک آباء و اجداد خود بازگشته است. اظهاراتی که او پیش از مرگ پدرش دال بر تبری از مذهب نیاکان خود کرده بود، راه را برای آنکه “سخن او را مصدق دارند”^۲ هموار نمود. جلال الدین ایلچیان به خلیفه بغداد الناصر الدین ... و سلطان محمد خوارزمشاه و سایر ملوک عراق و اطراف و جوانب دیگر فرستاده از عقیده صافی خویش خبر داده و خلفا و سلاطین، او را در این امر مصدق داشته رسولانش را خلعت‌ها دادند... و او به جلال الدین حسن نومسلمان مشهور گشت.

باید بینیم که مراد از نومسلمانی جلال الدین اعتقاد به کدام مذهب است؟ درباره اینکه جلال الدین پس از ترک آئین قیامت چه مذهبی را اختیار نموده است اطلاع صریحی از منابع به دست نمی‌آید. عده‌ای از پژوهشگران معاصر این تغییر مذهب را، گرایش او به تعالیم قدیم (حسن صباح) می‌دانند^۳ گروهی او را معتقد به مذهب شیعه اثنی عشری می‌دانند^۴ و گروهی معتقدند او در ظاهر مذهب اهل تسنن را اختیار نمود. اما در این باره با توجه به اشارات پراکنده‌ای که در منابع آمده است می‌توان دریافت جلال الدین (هر چند به ظاهر) مذهب تسنن را اختیار نمود. ادله‌ای را که در این زمینه می‌توان ارائه داد عبارتند از:

۱ - روضه الصفا، ج ۴، ص ۲۲۶ و نیز جامع التواریخ، بخش نزاریه، ص ۱۷۷، و نیز مجمع التواریخ سلطانی، ص ۲۲۶

۲ - الکامل، ج ۲۵، وقایع سال ۶۰۸ و نیز جهانگشای جوینی، ج ۳، ص ۲۴۲.

۳ - حاجسن، مارشال، فرقه اسماعیلیه، ترجمه فریدون بدره‌ای (تهران، علمی فرهنگی، ۱۳۶۹) ص ۲۹۰.

۴ - لوئیس، برنارد، فدائیان اسماعیلی، ترجمه فریدون بدره‌ای (تهران، فرهنگ ایران، ۱۳۴۱-۳۲۵).

۱- جلال الدین پس از اعلام ترک قیامت و بازگشت به شریعت به منظور اثبات خلوص نیت خویش در ترک عقاید پدر در نامه‌های مختلفی که به بزرگان قدرت از جمله خلیفه عباسی نوشت، آباء و اجداد خود را مورد لعن قرار داد و صراحتاً از اعتقادات آنان تبری جست. توجه به این نکته، ضروری است که جلال الدین در تمام مکاتبات و اظهارات خود رسماً از آئین اسماعیلی دوری می‌گزیند و در هنگام سوزاندن کتابخانه الموت، کتب اسماعیلی موجود در آن جا را از زمان حسن صباح تا زمان پدرش، محمد بن حسن، در اختیار قزوینیان گذاشت، و از آنها خواست کتب الحادی را جدا نموده و آتش بزنند. "مبالغ از فصول پدر و جد جلال الدین و از آن حسن صباح و دیگر کتب که مضمون آن تقریر مذهب الحاد و زندقه بود و خلاف عقاید مسلمانان، جدا کردند و جلال الدین فرمود تا آن را بسوختند هم بحضور آن قزوینیان و چنانکه ایشان تلقین کردند و طعن و لعن آباء و اسلاف خود و ممه‌دان آن دعوت بر زبان راند. در دست اعیان و قضاة قزوین کساغذی دیدم که از زبان جلال الدین حسن نبشته بودند در التزام مسلمانی و قبول شعار شریعت و تسبری از الحاد... چون بنام پدر و اجداد رسیده بود دعای ایشان ملاء... قبور هم ناراً نوشته..."^۱

این نکته که او بر پدر و اجداد خود لعنت می‌فرستد و کتب اسماعیلی از زمان حسن صباح تا عصر خویش را در اختیار قزوینیان می‌گذارد تا از میان آنها کتب الحادی را جدا سازد در تمام منابع با اندک اختلاف آمده است.^۲

دلیل دیگری که در این زمینه می‌توان بیان کرد این است که منابع در ذکر تغییر مذهب او از صفت "مسلمان" استفاده می‌کنند که در این زمان مراد از لفظ مسلمانی

۱ - جهانگشای، ج ۳، ص ۲۴۴، روضه الصفا، ج ۴، ص ۲۲۵.

۲ - جامع التواریخ، همان جلد، ص ۱۷۵ زبده التواریخ، ص ۲۱۴، روضه الصفا، همان، ص ۲۲۵.

همانا اعتقاد به مذهب سنت است "مادر جلال الدین که زنی مسلمان زاهده عابد و صالحه بود در سنه تسع و ستمائه عزیمت حج کرد"^۱.

"جلال الدین... کتبی که مضمون آن تقریر مذهب الحاد و زندقه بود و خلاف عقاید مسلمانان جدا کرد"... "القصة در این جمله اسلام او و شیعت او فاش گشت و اهل اسلام را با ایشان استیناس گونه پدید آمد"^۲.

"قزوینیان... ابتدا از قبول اسلام جلال الدین و قوم مستأمن نبودند و بر اصرار ایشان انکار می نمودند، تا قضاات و ائمه قزوین بر صدق این دعوی دلایل تولیدند"^۳.... بعد از این حرکات مطبوع، ائمه قزوین نیز به مسلمانی جلال الدین حکم کردند^۴.

با دقت در اطلاعات داده شده می توان انگاشت، مذهب جلال الدین پس از ترک آئین قیامت، مذهب تسنن بوده است، حال در این که امام اسماعیلی در این تغییر مذهب تا چه اندازه خلوص نیت داشته است، سوال دیگری است که باید مورد توجه قرار گیرد.

چنانکه دیدیم یکی از سوال هایی که در این باره ذهن محققین و پژوهشگران را به خود مشغول کرده است اینکه جلال الدین حسن در ادعای خویش به نومسلمانی و سنی گرایی تا چه حد خلوص نیت داشته است؟

نومسلمانی جلال الدین و سازش او با اهل تسنن و دستگاه خلافت، به صورت مختلف تفسیر شده است. در نظر برخی از محققان اظهارات و اعمال جلال الدین از سر صدق و نو مسلمانی او واقعی بوده است و او به راستی مایل بوده است که

۱- مجمع التواریخ سلطانیه، ص ۲۶۵، جهانگشای، ج ۳، ص ۲۴۴.

۲- جهانگشای، ج ۳، ص ۲۴۳.

۳- زبده التواریخ، ص ۲۱۴.

۴- روضه الصفا، همان جلد، ص ۲۴۵.

اعتقادات پدرانش را رها کند.^۱ عده‌ای دیگر نظری عکس نظریه اول را دارند و معتقدند که تلاش‌های جلال الدین در این راستا، نه بر سر اعتقاد بلکه بخاطر مقام طلبی و قدرت جوئی بوده است.^۲ دسته سوم نیز معتقدند که جلال الدین برای حفظ نیروی معنوی فرقه اسماعیلیه، دست به تقیه زده تا بدینوسیله به مقاصد سیاسی و مذهبی، اجتماعی خود که همان اعتلای جامعه اسماعیلی باشد جامه عمل بپوشاند.^۳

بنابر آنچه که در منابع آمده است در پذیرش این که وی تقیه نموده است، تردید نباید نمود، چرا که حسن در زمان حیات پدرش علائمی دال بر نارضایتی از عقاید و اعمال پدر و دعوت قیامت از خویشان نشان داده بود طوری که پدر، به شدت از او در هراس بوده است، این نگرانی و هراس تا آنجاست که کمتر می‌توان در تصنعی بودن آن تردید نمود.

“جلال الدین چون به حد شباب رسید از طریقه آباء و اجداد عار نمود و به دیده حقارت در ملاحظه نظر می‌کرد. از آن جهت میان پدر و پسر عناد و وحشت متولد گردید، و هر دو از یکدیگر محترز می‌بودند و در روزهای بار که جلال الدین (حاضر می‌شد) در زیر لباس زره می‌پوشید و رفیقان اعتمای او را محافظت می‌کردند”^۴.

مطلب دیگری که در رد این نظریه می‌توان مطرح نمود آن است مخالفت جلال الدین حسن با رویه آباء و اجدادی خویش و اظهار مسلمانی در زمان حیات پدرش، به قدری صریح و واضح است که خلیفه عباسی و نیز دیگر ملوک همجوار او، بدون

۱- لوئیس برنارد، فدائیان اسماعیلی، ترجمه فریدون بدره‌ای (تهران، فرهنگ ایران، ۱۳۴۱ هـ.ق) ص ۱۱۸. (به نقل از فن حامد).

۲- هاجسن، همان کتاب، ص ۲۹۰.

۳- فدائیان اسماعیلی، همان کتاب، ص ۱۱۷.

۴- دستغیب، عبدالعلی، هجوم اردوی مغول، (تهران، علم، ۱۳۶۷) ص ۳۴۰.

۵- مجمع التواریخ سلطانیه، ص ۲۶۱، زبده التواریخ ص ۲۱۴.

درنگ ادعای او را پس از جلوس قدرت می‌پذیرند و در صحت مسلمانی او فتوا صادر می‌کنند و او در جهان اسلام به لقب "نومسلمان" شهرت می‌یابد.^۱

به راستی جلال الدین اعتقادی به آئین پدر و پدربزرگ خویش ندارد که بخواهد آن را تحت پوشش علم تقیه مخفی و پنهان نگه دارد. در نظر او آنچه مسلم است، این اعتقادات و رسوم دیگر نمی‌تواند پاسخگوی نیازهای جامعه باشد. شاید در اینجا بهتر باشد به جای استفاده از واژه تقیه، از کیاست و تدبیر نام ببریم و این عمل جلال الدین را نه براساس تقیه بلکه ناشی از تدبیر سیاسی او بدانیم. به راستی امام اسماعیلی با شناختی واقع بینانه از اوضاع و شرایط زمان، مذهبی را بر می‌گزیند که بتواند او را در رسیدن به قدرت یاری دهد. در تعقیب همین سیاست است که او در آغاز، مذهب سنت را اختیار می‌نماید. بنابراین در حسن نیت جلال الدین در اعتقاد به مذهب سنت به دلایل زیر باید تردید نمود: و دیگر آنکه

۲) عملکرد سیاسی جلال الدین در مناسبات او با دنیای خارج. با دقت در اوضاع جهان اسلام، در هنگام به قدرت رسیدن جلال الدین می‌توان انگاشت که این اقدام حسن معلول شرایط سیاسی آخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم بوده است. قدرت‌های سیاسی - نظامی مطرح در این هنگام عبارتند از: خلافت عباسی، حکومت خوارزمشاهیان و مغولان که اینک به آن می‌پردازیم.

خلافت عباسی: نزدیک به سه قرن خلافت عباسی در اصل به صورت عامل و سازمانی درآمده بود که کار آن دادن منشور و اعتبار نامه به حکمرانان و سلاطین اسلام بود. در حقیقت خلفا رسماً پیشوای دنیای اسلام بودند ولی عملاً تحت سلطه نظامی حکمرانان و سلاطین قرار داشتند. اما در این زمان خلافت عباسی با قدرت گرفتن "الناصر لدین ا..." به نحو شگرفی احیا می‌گردد. او می‌کوشد تا اقتدار

سیاسی- مذهبی خلیفه را به عنوان پیشوا و رهبر آن استقرار بخشید و دستگاه خلافت را به صورت یک قدرت مهم جهانی درآورد.

خوارزمشاهیان: در پایان قرن ششم و ابتدای قرن هفتم، تغییرات سیاسی بزرگی در سرزمین‌های شرقی دنیای اسلامی زوی داد. حکومت سلاجقه عراق مضمحل گشت و قدرت جدیدی در شرق به نام حکومت خوارزمشاهیان شکل گرفت که در ابتدا همراه با دستگاه خلافت و پس از تثبیت قدرت، معارض با خلافت عباسی گردید. قدرت این حکومت تا بدانجا افزایش یافت که علناً به خلیفه عباسی اعلام جنگ داد و بر علیه آن لشکرکشی نمود.

(۱) اوضاع داخلی جامعه اسماعیلی پیش از به قدرت رسیدن حسن نومسلمان در این زمان نورالدین محمد مدت چهل و هشت سال در رأس حکومت اسماعیلی قرار داشت. وی با اتخاذ روش "دعوت قیامت"، انجام دادن فرایض دینی را به حداقل تنزل داده مساجد را از اعتبار انداخت. به قول مؤلف تاریخ گزیده "کار الحاد در زمان او قوت گرفت و اوامر شرعی به کلی در آن ولایت مرتفع گردید".^۱

بنا به نقل منابع، عهد او از ادوار اعتلای اسماعیلیه به شمار می‌رود. در این زمان در حالی که جامعه اسماعیلی را به لحاظی در اوج قدرت می‌بینیم، اما شاهد وجود زمینه‌های ضعف و انحطاط نیز در آن هستیم. آنچه که منابع در این مورد به اتفاق ذکر کرده‌اند این است که در زمان محمدبن حسن "ملاحظه بسیار خون‌های ناحق ریختند و فتنه‌ها انگیختند و فسادها کردند و مال‌ها بردند و راه‌ها زدند و اموال مسلمانان را به تعدی متصرف شدند و بر فساد الحاد مصر بودند و بر قاعده کفر مستتر..."^۲

۱- مجمع التواریخ سلطانی، ص ۲۶۱، و نیز تاریخ گزیده، ص ۵۲۴.

۲- مجمع الانساب، ص ۱۳۰، و نیز مجمع التواریخ سلطانی، ص ۲۶۱، و نیز روضه الصفا، ج ۴، ص ۲۴۴ و نیز جهانگشای، ج ۳، ص ۲۴۱.

در این اوضاع و شرایط است که امام اسماعیلی تنها راه نجات از اضمحلال و سقوط دنیای اسماعیلی را که خود در رأس آن قرار دارد، ایجاد یک تحول می‌داند و آن ترک آئین پدر و اجداد خویش و گرایش به مذهب تسنن است.

توجه به اوضاع و شرایط مذکور، جلال الدین در پی ایجاد روابط دوستانه با قدرت برتر جهان اسلام است. زمانی این قدرت را در حکومت خوارزمشاهی می‌یابد و زمانی دیگر در خلافت عباسی و زمانی هم در یک قدرت بیگانه به نام مغول. (این است که زمانی که به قدرت می‌رسد، فرمان می‌دهد در تمام قلمروش به نام خوارزمشاه (قدرتمندترین پادشاه ایران در آن ایام) خطبه بخوانند^۱ اما چندی نمی‌گذرد که از اتحاد و دوستی با وی عدول می‌کند (پس از ماجرای نمادین حج مادر حسن) با ناصر، خلیفه عباسی که بزرگترین دشمن خوارزمشاهیان محسوب می‌شد متحد می‌گردد. احترام خلیفه به دوستی با حسن را از رفتار او با مادرش در سفر مکه می‌توان یافت. این دوستی ادامه دارد تا زمانی که قدرت برتر دیگری در جهان مطرح می‌شود و آن چنگیزخان است. چنان که گفته شد بنا به تصریح منابع، جلال الدین اولین فردی است که از ایران نزد چنگیز نماینده می‌فرستد و اظهار ایلی و متابعت می‌کند. جلال الدین در اواخر عمر، که کار مغول در ایران بالا می‌گیرد، اقدام به نزدیک شتم به سلطان جلال الدین خوارزمشاه می‌نماید " و بعد از این زمانی که سلطان جلال الدین خوارزمشاه منهزم از لشکر مغول به عراق رسید بر سیل موافقت بدو پیوست و چند سال ملازم او بود^۲... اما این دوستی چندان به طول نمی‌کشد و چون کار خوارزمشاه با مغول سخت می‌گردد و آثار شکست در نزد وی آشکار می‌گردد و به عبارتی، امام اسماعیلی دیگر سلطان خوارزمشاه را نیز وسیله‌ای برای کسب قدرت بیشتر نمی‌بیند، دوستی با او را ترک می‌نماید و به الموت باز

۱ - العبر، ج ۲، ص ۸۲، سیرت جلال الدین، ص ۳۵۵.

۲ - سیرت جلال الدین، ص ۳۵۵.

می‌گردد. به هر تقدیر اعتقاد اصلی جلال الدین به هر مذهب که باشد در این واقعیت نمی‌توان تردید نمود که انگیزه اصلی او از این اقدامات، قدرت طلبی بوده است و در این دوستی‌ها و ارتباطات، مذهب نقش کم‌رنگتری داشته است. توجه به اعتقادات مذهبی هر یک از قدرتهای فوق‌بیانگر روشن‌تر این ادعا است. خوارزمشاهیان ادعای به خلافت رساندن سادات علوی، خلافت عباسی با ادعای اعتقاد به مذهب تسنن و مغولان که از دیدگاه دومی آنها مشرک و کافرند.

دلایل ایجاد ارتباط از سوی جلال الدین با دنیای اسلام:

الف: خلیفه عباسی:

پیوند با دستگاه خلافت عباسی و ایجاد دوستی و ارتباط نزدیک با خلیفه سبب می‌گردید که جهان اسلام دیگر به اسماعیلیان به چشم بیگانه، الحادی، ضاله و از این قبیل ننگرد و دیگر آن که در مقابل دشمن خطرناکی چون خوارزمشاه که در این هنگام عامل تهدید بزرگی برای جامعه اسماعیلی به شمار می‌رفت خصوصاً بعد از ماجرای حج مادر جلال الدین که طی آن خلیفه عباسی علم و کاروان اسماعیلیه را بر خوارزمشاهیان مقدم داشت، خلیفه عباسی می‌توانست پشتیبان و حامی قدرتمندی برای او محسوب گردد.

ب: قدرتهای مذهبی و محلی:

گیلان: از علت برقراری این ارتباط منابع اطلاعی به دست نمی‌دهند در این باره می‌توان انگاشت که ایالات ماورای سلسله جبال البرز برای اسماعیلیان اهمیت فراوان داشته است. زیرا دژهای آنان در "پشتکوه" مستقر بود و پایگاهی ایالات ساحلی نداشتند. دهانه و گذرگاه البرز، یعنی رودبار الموت از سمت غرب و قهستان از سمت شرق از آن اسماعیلیه بود و چون حکومت مرکزی چندان نفوذی در گیلان و طبرستان به دست نیاورده بود، اگر جلال الدین حسن می‌توانست از طریق ایجاد

روباط خویشی، خود را به آن سمت برساند، چه بسا می‌توانست از بهره‌های اقتصادی و شاید ارض آن ایالات برخوردار شده و پایگاه‌هایی به دست آورد.^۱ قزوین: این شهر یکی از مهمترین پایگاه‌های مذهبی اهل سنت به شمار می‌رفت و در حقیقت شهر قزوین در این زمان یکی از مراکز علمی مذهب تسنن بود که بسیاری از فقها و علمای اهل سنت در این شهر سکونت داشتند.^۲ اگر جلال الدین نمی‌توانست رضایت آنها را جلب کند تبلیغات قزوینیان باعث واژگونی بخت و اقبال او می‌گشت.

دلیل دیگری که در غیر واقعی بودن مسلمانی (مذهب تسنن) جلال الدین می‌توان بیان کرد تصریح منابع در این مسأله است که امام اسماعیلی "به موجب توطئه و تمهیدی که به ایام پدر کرده بود، سخن او را مصدق داشتند، خصوصاً از دارالخلافه"^۳. همان طور که قبلاً ذکر گردید منابع اطلاع دقیق و مستقیمی در این رابطه بیان نمی‌کنند. تنها اشاره کوتاه و صریحی که در این باره بیان شده است همین مسأله است که این اقدامات جلال الدین حسن بنابر توطئه و تمهید بوده است که آن هم از زمان پدر آغاز گردیده بود.

مرگ جلال الدین، او در رمضان سال ۶۱۰ هـ به مرض اسهال درگذشت و چنین شایع شد که بعضی از زنان او و خواهرش که او نیز سنی مذهب بود وی را زهر داده و کشته‌اند. "جلال الدین را مرض موت اسهال بوده است تهمت نهادند که زنان او به اتفاق خواهرش و جماعتی از خویشان او را زهر دادند"^۴

۱ - شیرین بیانی، دین و دولت در ایران عهد مغول (تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۰) ج ۱، ص ۲۱۰.

۲ - قزوین از شهرهای شیعه نشین در این دوران نیز می‌باشد.

۳ - جهانگشای، همان جلد ۲۴۲، مجمع التواریخ، ص ۲۴۲، زبده التواریخ، ص ۲۱۴.

۴ - جهانگشای، همان جلد، ص ۲۴۹، جامع التواریخ همان جلد، ۱۷۸، زبده التواریخ ص ۲۱۷ و نیز روضه الصفا، همان جلد،

ص ۲۲۷، مجمع التواریخ سلطانیه ص ۲۶۶.

هاجسن دربارہ اینکہ جلال الدین بہ مرگ طبیعی مردہ است چنین بیان می کند "احتمال نمی رود کہ این زنان کہ بیگانگانی بودند کہ برای مجد و شرف خویش بہ حسن اتکا داشتند بہ چنین کاری دست یازیدہ باشند"۱ اما باید در واقع ہمین مطلب را پذیرفت، ہمسران و خواہر سنی مذهب جلال الدین، در حکم ابزارہای نظارت کنندہ حکومت جلال الدین از سوی مرکز خلافت سنی مذهب عباسی ہستند. آنہا بہ عینہ عدول جلال الدین را از مبانی اعتقادات سنی و دوری از مرکز خلافت سنی را با ایجاد ارتباط با چنگیزخان مغول و مجدداً با سلطان خوارزمشاہ (معارض سرسخت و دستگاہ خلافت) می بینند، و از این جریانات ناراضی اند.

این شواہد نشان دہندہ نارضایتی دنیای اہل تسنن از امام اسماعیلی است بہ عبارتی این اقدامات است کہ پردہ از نیات واقعی جلال الدین در ایجاد ارتباط با دستگاہ خلافت برمی دارد و چہرہ واقعی آن را روشن می کند و در آخر ہمین نارضایتی دنیای تسنن است کہ نمایندگان آن را وا می دارد تصمیم بہ انجام یک عمل انقلابی یعنی بہ تعبیر امروزی ترور جلال الدین حسن بگیرند. بنابراین می توان احتمال مسموم کردن جلال الدین را پذیرفت. کہ در آن صورت این مسئلہ ہم می تواند دلیلی بر عدم صحت مسلمانی واقعی او باشد.

پژوہنگاہ علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

"حکمرانی علاء الدین محمد" مال جامع علوم انسانی

پس از جلال الدین حسن تنها پسر او علاء الدین محمد کہ کودکی نہ سالہ بود، جانشین او شد. بنا بہ وصیت حسن سوم، وزیرش ادارہ دولت و تربیت علاء الدین را بہ عہدہ گرفت اما چندی نگذشت کہ بسیاری از معتقدان بہ اندیشہ قیامت، زمام امور را بہ دست گرفته و در راستای زندہ نمودن این اصول بہ انکار اندیشہ های جلال الدین حسن نومسلمان پرداختند. بنا بر نقل منابع "طایفہ ای کہ ترس پدرش متقلد

شریعت اسلام شده بودند و هنوز معتقد مذهب فاسد جدش بودند، چون از ارتکاب منکرات و محظورات مانع و زاجری ندیدند... به سرالحداد رفتند و در اندک مدتی غلبه و قوت گرفتند و الحادمره ثانیه در میان آن قوم شایع شد و قواعد ملت و دولت و مصالح دین و دنیا هم به این سبب مهمل و معطل ماند^۱، یا به قول شبانکاره "علی هذا جماعتی را بکشت و جمعی که هنوز سودای الحاد در دماغ ایشان متمکن بود، گرد او در آمدند و همان اباطیل به میان در آورند او را ملحد گردانیدند^۲."

بدین ترتیب با جانشینی علاء الدین محمد دوره‌ای دیگر که بیشتر شباهت به دوران حاکمیت اندیشه قیامت داشت، آغاز گشت و تلاش‌های جلال الدین حسن نومسلمان در آشتی دادن جامعه اسماعیلی با دنیای اسلام با نقض اندیشه قیامت و رویکرد به اندیشه‌های سنی ناتمام ماند.

آنچه که منابع درباره تغییر رویه اعتقادی و سیاست داخلی علاء الدین در اختیار ما قرار می‌دهند نشانگر عدم موفقیت علاء الدین محمد در این باره است. "از مصالح ملک او نیز نکته‌ای که از آن اندک مایه تغییری به خاطر او رسیدی پیش او باز نتوانستی گفت که بی شک جواب او در حال قتل و عقوبت و نکال بودی... و هیچ ناصحی آن با او هرگز دم نتوانستی زد"^۳. برخی دیگر از منابع نیز درباره نارضایتی امرا و حکام از علاء الدین^۴ و عدم امنیت در قلمرو اسماعیلی و وقوع دزدی، راهزنی و خون ریزی^۵ یا تدبیر امور کشور به دست زنان^۶ سخن گفته‌اند.

۱ - زبده التواریخ، ص ۲۱۸ و نیز جامع التواریخ (بخش نزاریه)، ص ۱۱۵، و نیز مجمع الانساب، ص ۱۳۱ و نیز مجمع التواریخ سلطانیه، ص ۲۶۸ و نیز لب التواریخ، ص ۲۱۷، و نیز تاریخ گزیده، ص ۷-۵۲۵

۲ - مجمع الانساب، ص ۱۳۱

۳ - جامع التواریخ (بخش نزاریه) ۱۱۶-۱۱۵، مجمع الانساب، ص ۱۳۲، جهانگشای جوینی، ج ۳، ص ۲۵۱.

۴ - جهانگشای جوینی، ص ۲۵۳، جامع التواریخ، ۲۰۳-۱۱۹، مجمع الانساب، ص ۱۳۱.

۵ - زبده التواریخ، ص ۲۱۸، جامع التواریخ، ص ۲۵۲، تاریخ گزیده، ص ۵۲۷-۵۲۵.

۶ - جامع التواریخ (بخش نزاریه)، ص ۱۱۵-۱۱۴، زبده التواریخ، ص ۲۱۸، روضه الصفا، ج ۴، ص ۲۲۷، و نیز تاریخ

جهانگشای، ص ۲۵۳.

درباره سیاست خارجی علاءالدین نیز باید گفت بر خلاف آنچه متصور است، علاءالدین در سیاست خارجی و ارتباط با دنیای خارج از الموت روشی میانه اعمال کرد. او ضمن بستن درهای دژ به روی غیر اسماعیلیان به برقراری ارتباط و اعزام سفرا با قدرت‌های همجوار پرداخت، ارتباطی که با زمان پدر تفاوت بسیار داشت. جلال‌الدین حسن درصدد ایجاد ارتباط با قدرت برتر جهانی بود، به هر نحو ممکن اما علاءالدین خواستار ایجاد ارتباطی آگاهانه و برابر با قدرت‌های همجوار به منظور تحکیم هر چه بیشتر نیروی اسماعیلیان بود. این امر از برخورد او با دولت‌های خوارزمشاه و مغول به وضوح پیداست.

“اسماعیلیان و جلال‌الدین خوارزمشاه”

علاءالدین امام اسماعیلی برای تحکیم هر چه بیشتر قدرت اسماعیلیان در برخورد با خوارزمشاه از یک سیاست آگاهانه پیروی نمود. اسماعیلیان که خود را در مقابل خطر بزرگتری، چون مغول می‌دیدند در پی ایجاد ارتباطی دوستانه با خوارزمشاهیان برآمدند تا بتوانند استقلال و حیات خویش را در مقابل مغولان حفظ نمایند، به همین منظور پس از شکست جلال‌الدین خوارزمشاه از مغولان و به هنگام عزیمت او به هندوستان، اسماعیلیان کمک‌های مؤثری به منظور گرد آوردن قوا و بازگشت به ایران در اختیار او گذاشتند. اما جلال‌الدین پس از بازگشت از هندوستان، قسمتی از خراسان را که از شرّ تهاجم مغول مصون مانده بود، به حکم اقطاع به یکی از فرماندهان خود به نام اورخان بخشید. دست‌نشاندهٔ اورخان شروع به تصرف سرزمین‌های متعلق به اسماعیلیان در خراسان چون تون وقاین و قهستان کرد. این اولین اصطکاک بین جلال‌الدین خوارزمشاه و اسماعیلیان بود. علاءالدین نماینده‌ای به نام کمال به نزد جلال‌الدین فرستاد و از نواب اورخان شکایت کرد. ولی سلطان کوشش خاصی در این جهت به خرج نداد و وزیر خود شرف‌الملک را مأمور

رسیدگی به قضیه کرد. وزیر جلسه‌ای با شرکت اورخان و کمال تشکیل داد، که به نتیجه‌ای نرسید و در آخر کمال، اورخان را در صورت ادامه تعدی‌های خویش تهدید به مرگ کرد و نماینده امام اسماعیلی بدون اخذ نتیجه‌ای بازگشت.^۱

در سال ۶۲۴ هـ. ق سه تن از فدائیان اسماعیلی موفق به ترور اورخان شدند و قصد جان شرف الملک و وزیر را هم داشتند که او را در سرای خود نیافتند. این فدائیان در شهر فریاد می‌زدند علاء الدین را عمر باد، ماقربان علاء الدینیم.^۲ در همین زمان بدرالدین احمد از جمله سفیران معروف اسماعیلی، به عنوان رسالت از الموت به دیدار سلطان جلال الدین آمد. او در حالیکه به شدت از واقعه قتل اورخان و طرح قتل شرف الملک نگران بود با تقدیم نامه‌ای از سوی علاء الدین به خدمت وزیر رسید. شرف الملک نیز که از اسماعیلیان به جهت قتل اورخان بسیار ترسیده بود، از او پذیرائی به عمل آورد و در نهایت، قراردادی بین طرفین منعقد شد، بدین ترتیب:

- ۱- خوارزمشاهیان از شهرهای متعلق به اسماعیلیان دست بردارند. ۲- چون اسماعیلیان در زمان حمله مغول به ایران بر دامغان مسلط شده بودند، و سلطان جلال الدین درصدد بود که این شهر را بازپس گیرد، مقرر گشت که دامغان همچنان در دست اسماعیلیان باقی بماند، مشروط بر اینکه هر ساله سی هزار دینار خراج شهر را به خزانه بفرستند. ۳- بدرالدین احمد به عنوان سفیر الموت در دربار سلطان خوارزمشاهی باقی بماند.

این اثر درباره مرگ اورخان می‌نویسد که "کشته شدن این سردار بر جلال الدین گران آمد و او را خشمگین ساخت و او را وادار کرد که شهرهای اسماعیلیان بتازد از حدود الموت تا کرد کوه جلال الدین همه را ویران ساخت و مردمش را کشت و دارائی‌شان را غارت کرد و زنان و فرزندانشان را به اسارت برد".^۳

۱ - سیرت جلال الدین، ص ۴-۱۶۳.

۲ - همانجا

۳ - الکامل، همان جلد، وقایع سال ۶۲۴، سیرت جلال الدین ص ۱۶۴.

بدر الدین در دربار جلال الدین خوارزمشاه ماند، تا واقعه قتل پنج فدائی اسماعیلی به میان آمد. این بار رسول دیگری به نام صلاح الدین علی، از الموت به آذربایجان رفت، و خواستار خون بهای آن پنج فدائی شد. او به شرف الملک گفت "اگر سلامت خود را می خواهی، خون بهای هر یک از فداییان را، که ده هزار دینار است باید بپردازی." شرف الملک که بسیار ترسیده بود تقاضای سفیر را پذیرفت و فرمانی مبنی بر پرداخت ۵۰ هزار دینار از خزانه سلطان نوشت و مهر کرد.^۱

واقعه دیگری که در این ایام (سال ۶۲۵ هـ.ق) اتفاق افتاد پناهنده شدن غیاث الدین بردار جلال الدین به اسماعیلیان به هنگام جنگ جلال الدین با مغولان در اصفهان بود. این اقدام غیاث الدین از آنجا که او فرمانده نیمی از قوا بود باعث خالی شدن میدان جنگ و تنها ماندن جلال الدین و در نهایت شکست او گردید. جلال الدین نماینده‌ای نزد علاء الدین برای سلطان خوارزمشاه پیام فرستاد "برادر تو تازه پیش ما آمده است، او سلطان و سلطان زاده‌ای است که به ما پناه آورده و روانیست که تسلیمش کنیم. اما او را پیش خود نگاه می‌داریم و نمی‌گذاریم که هیچ یک از شهرهای تو را بگیرد. از تو خواهش می‌کنم که شفاعت ما را بپذیری و به آنچه گفتیم اعتماد کنی اگر خلاف این انجام داد تو می‌توانی هر کاری که دلت خواست با او بکنی."^۲

وقایع دیگری که در این ایام موجب تیره شدن روابط اسماعیلیان با خوارزمشاهیان گردید از جمله عدم پذیرش نه تن فدائی اسماعیلی بود که از طرف علاء الدین به منظور نابودی دشمنان در هر جا و هر وقت، نزد سلطان جلال الدین فرستاده شد.^۳ این اقدام جلال الدین و اقدام شرف الملک وزیر در کشتار تجار اسماعیلیه به بهانه آنکه این افراد جاسوس مغول هستند. در کسوت بازرگان درآمده‌اند. "اینگاه شرف

۱ - همان کتاب، ص ۱۶۶.

۲ - سیرت جلال الدین همان کتاب، ص ۶-۱۷۳ و نیز الکامل همان وقایع سال ۶۲۵.

۳ - نسوی ص ۱۳۹، (ترجمه عربی به فارسی).

الملک به موجب امر به تفتیش قوافل فرمود، و بر جاده‌ها نگاهبان برگماشت. تا کاراوانی از اسماعیلیان که در آن هفتاد و اندکس بودند از جانب شام برسید و شرف الملک تجار را به قتل رسانید و اموال آنها را به خزانه فرستاد،^۱ سبب تزلزل دوستی و اعتماد دستگاه الموت نسبت به خوارزمشاهیان گردید. این بود که غیاث الدین مورد حمایت بیش از پیش علاء الدین قرار گرفت و چون خواست که از الموت به کرمان برود چهارصد اسب و توشه کامل در اختیار او گذارد. متقابلاً این عمل امام اسماعیلی موجب خشم فراوان جلال الدین گردید و به قول نسوی "عظیم در غیظ و غضب رفت"^۲ و روابط دو طرف تیره شد تا آنکه در سال ۶۲۶ هـ سلطان، منشی معروف خویش نسوی را برای مطالبه بقیه خراج دامغان به رسالت به دربار الموت نزد علاء الدین فرستاده در طی مذاکراتی که نسوی با جلال الدین انجام داد تا حدودی روابط طرفین عادی گردید. وی از مأموریت خود چنین یاد می‌کند: "علاء الدین مرا از جمله رسولان سلطان به مزید انعام و احسان مخصوص کرد و عطاهای وافر داد، و به خلع و صلوات بسیار وداع کرد و گفت که این مرد درست و درشت است، و در مجموع آنچه به من داد از نقد و جنس به سه هزار دینار رسیده بود، وسی پاره خلعت به متعلقانم داد."^۳

با آنچه گذشت تفاوت سیاست خارجی علاء الدین با پدرش جلال الدین حسن به روشنی آشکار می‌گردد. او ضمن آنکه خواستار ایجاد ارتباط با قدرتهای موجود زمان به منظور اعتلای قدرت اسماعیلیان است، اما حاضر به ایجاد روابطی مبتنی بر عدم وجود توازن قوا نیست. چنانچه می‌بینیم دست دوستی به طرف جلال الدین دراز می‌کند و او را در هنگام فرار به هند مساعدت می‌نماید، اما زمانی که جلال الدین

۱ - همانجا.

۲ - همانجا.

۳ - سیرت جلال الدین، ص ۲۳۳-۲۲۹.

قصد دست اندازی به قلمرو اسماعیلیان دارد و نماینده او را به گرمی نمی پذیرد، عکس العمل نشان داده و فرمانده نظامی سلطان را به قتل می رساند.

سیاست اسماعیلیان در برخورد با مغول

روابط اسماعیلیان با مغولان در این مقطع را به دو دوره می توان تقسیم کرد: ۱. از زمان ورود چنگیز به ایران تا جانشینی اوگتای. ۲. از جانشینی اوگتای تا جلوس منگوقاآن.

دوره نخست را می توان یک دوره فترت نامید. به عبارتی می توان گفت با توجه به اینکه در منابع این دوره، خاصه جهانگشای جوینی و جامع التواریخ هیچ ذکری از روابط میان اسماعیلیان و مغولان به میان نیامده است احتمالاً رابطه ای اعم از مثبت و یا منفی میان این دو وجود نداشته است.

دوره دوم نیز از زمانی آغاز می شود که در قوریلتهای به سلطنت رسیدن، اگتای، خان جدید، بدرالدین احمد نماینده اسماعیلی به سردی پذیرفته می شود (سال ۶۲۶ هـ.ق).

این روابط در دوران نیابت سلطنت توراکیناختون بیش از پیش به سردی می گراید، تا روی کار آمدن گیوک جانشین اگتای قان، این بار نیز رسول الموت که با هدایای فراوان به منظور تبریک جلوس او اعزام گردیده است به سردی پذیرفته می شود و گیوک نامه امام اسماعیلی را با خشونت و همراه با تهدید پاسخ می گوید.^۱ برخی از پژوهشگران معاصر علت این برخورد خصمانه مغولان را فعالیت های سیاسی - نظامی اسماعیلیان می دانند که تمام ایران و ماوراءالنهر تا چین را فرا گرفته بود. دکتر بیاتی در اثر خویش می نویسد "در این زمان راهزنی های اسماعیلیان نه تنها ارتباط بازرگانی بین مرکز امپراتوری و شهرهای تابع را دچار اشکال و گاهی وقفه

کرده بود، بلکه خطوط ارتباطی بین این مناطق دائماً مورد تهدید بود. به علاوه هر روز خبر قتل سیاسی شخصیت‌های مغولی، خوارزمی و یا ایرانی، انتشار می‌یافت که این وضع را وخیم‌تر می‌ساخت.^۱

علاء الدین امام اسماعیلی برخلاف آنچه برخی متصورند قصد برقراری روابطی خصمانه با خوانین مغولی را نداشت، او خطر آنها را بطور جدی و عمیق احساس کرده بود. همانگونه که علت سفر بدرالدین احمد به دربار خان بزرگ مشاهده می‌کنیم، علاء الدین پاسخ می‌گوید "مغول همسایه ما است و ما از برقراری ارتباط با آنها ناگزیر هستیم".^۲

بنابراین امام اسماعیلی به همین منظور دوبار نزد خان مغول، یکبار اوگتای قاآن و بار دیگر گیوک، نماینده می‌فرستد که هر دو بار آنها با رفتاری سرد و توهین‌آمیز روبرو شده باز می‌گردند. بنابراین، فعالیت‌های سیاسی و نظامی اسماعیلیان مانع پذیرش دوستی آنها از سوی مغولان نمی‌شود بلکه این اقدامات فدائیان اسماعیلی، عکس‌العمل رفتار ناصواب مغولان می‌باشد. مادر این مقطع با دو ترور مهم روبرو هستیم یکی کلبلات حاکم دست‌نشانده اوگتای در ایران^۳ و دیگری گیوک خان مغول^۴. که اولین ترور پس از عدم پذیرفتن نماینده اسماعیلی به دربار اوگتای قاآن و دیگری پس از اعزام سفیر به دربار گیوک و پاسخ ناصواب او به امام اسماعیلی اتفاق می‌افتد.

۱ - شیرین بیاتی، همان ج، ص ۲۱۹.

۲ - نسوی، ص ۲۳۱.

۳ - جهانگشای، ج ۲، ص ۲۳۲.

۴ - زبده التواریخ، ص ۶-۲۰۵.

اسماعیلیان و خلیفه عباسی

دنیای اهل سنت به رهبری خلیفه عباسی، با اسماعیلیان خاصه با "اندیشه قیامت" مخالفند. خلیفه عباسی در هر شکل خواهان تضعیف و نابودی قدرت اسماعیلیان است و سلطان خوارزمشاه به عنوان نماینده سیاسی - نظامی خلیفه در شرق سرزمین‌های خلافت عباسی، درصدد اجرای آن، هم به منظور جلب نظر خلیفه و هم خالی نمودن صحنه قدرت به نفع خویش است. تمایل خلافت به حذف قدرت اسماعیلیه را زمانی بهتر می‌توانیم مشاهده کنیم که علاء الدین نزد خلیفه عباسی نماینده می‌فرستد و به او چنین پیغام می‌دهد "با شروع جنگ، چون ابتدا نوبت من خواهد بود و سپس نوبت بغداد، پس تو باید مرا تقویت و کمک کنی تا چون سدی میان مغول و تو باشم".^۱ اما خلیفه عباسی به این استمداد پاسخی نمی‌دهد.

عکس العمل دنیای اهل سنت

عکس العمل جامعه اهل سنت در مقابل اسماعیلیان را به دو دسته ۱. سیاسی و نظامی ۲. فکری و عقلی می‌توان تقسیم نمود. دسته اول را در اقدامات خلیفه و خوارزمشاهیان علیه اسماعیلیان بررسی نمودیم.

اقدامات فکری و عقلی: جهان اسلام در مقابل اندیشه‌های اسماعیلیان عکس العمل شدیدی نشان داد. طوری که بسیاری از ایشان، اسماعیلیان را خارج از دین دانستند. زکریای قزوینی مؤلف کتاب پر ارزش آثار البلاد مدعی است که نخستین فقیهی که اسماعیلیان را رسماً خارج از دین خواند، ابوالمحاسن رویانی بود که هنگام سلطه و استقرار اسماعیلیان به الموت آنها را تکفیر کرد و اعتقاد آنان مبنی بر مقتض

الطاعه بودن امام را زیر سؤال برد و آن را برای قوانین مذهبی خطری بزرگ اعلام نمود.^۱

به تدریج نظریات مشابهی در این رابطه، از سوی فقیهان شهرهای مختلف رواج و غلبه یافت. امام محمد غزالی از علمای بزرگ اهل سنت که عالم علوم الهی و فقیه عصر خویش بود، بیشترین سهم را در روشن کردن موقعیت و مقام اسماعیلیان دارد. او تمام اسماعیلیان را ملحد و بی‌دین و مستحق مرگ شمرد مگر آنکه توبه کنند این فتوا حتی کودکان را نیز شامل می‌شد. البته فقیهان بعدی در فتاوی و احکام خود علیه اسماعیلیان خشن‌تر و سنگین‌تر عمل نمودند. این عکس‌العمل‌ها تا زمان "اعلام قیامت" است. از این زمان به بعد افکار عمومی خیلی بیشتر و سخت‌تر به مقابله با اسماعیلیان برآمد زیرا آنها تا این زمان لااقل به فرایض اصلی دین عمل می‌کردند و تنها در مسئله امامت با شیعیان اثنی عشری و اهل سنت اختلاف داشتند.

اما از آنجا که در این مقطع با کمبود منابع کلامی از سوی متکلمان اهل سنت و شیعه روبرو هستیم، عکس‌العمل شدیدی از سوی مؤلفان بعدی نمی‌بینیم، تنها امام فخر رازی یکی از بزرگترین متفکران اهل سنت که در عهد نورالدین محمد داعی پنجم می‌زیست. آخرین نویسنده‌ای است که مسأله نزاریان را جدی گرفته و به انتقاد شدید از آراء و اندیشه‌های آنان پرداخته است. این متکلم سنی نیز، در اثر سوء قصد فدائیان اسماعیلی سکوت اختیار کرده و وجه کمکی آنان را نیز پذیرفت.^۲

بدین ترتیب با تمام تلاشی که از سوی امامان اسماعیلی در اتخاذ روش جهت قدرت بخشیدن بیشتر به جامعه اسماعیلی و جلوگیری از افول قدرت در آن چه با طرح اندیشه قیامت از سوی نورالدین محمد و چه رویکرد جلال الدین حسن نومسلمان به مذهب تسنن و حتی اقدام علاء الدین محمد مبنی بر بازگشت به اندیشه

۱ - زکریای قزوینی، آثار البلاد، (تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۲) ذیل الموت.

۲ - جامع التواریخ، همان جلد، ص ۱۰۲، مجمع التواریخ سلطانیه ۲۵۹، زبده التواریخ، ص ۲۰۸، روضه الصفا، همان

قیامت، جامعه اسماعیلی نتوانست به بقا خود ادامه دهد و سرانجام با حمله مغولان به
افول گرائید.



شپوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

فهرست منابع

- ابی اتیر، عزالدین، الکامل فی التاریخ، ترجمه ابوالقاسم حالت (تهران، علمی، ۱۳۷۱) ج ۵.
- ابن خلدون، عبدالرحمن، العبر (تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۴۶) ج ۴.
- بیاتی، شیرین، دین و دولت در ایران عهد مغول، (تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۰) ج ۱.
- خوانسدر، غیاث الدین، حیب السیر فی اخبار افراد البشر (تهران، خیام، ۱۳۳۳) ج ۳.
- حافظ ابرو، شهاب الدین عبدالله. مجمع التواریخ سلطانیه، به اهتمام محمد مدرس زنجانی (تهران، اطلاعات، ۱۳۶۴).
- حمدالله مستوفی، تاریخ برگزیده، به اهتمام عبدالحسین نوایی (تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۴).
- جوینی، عطاملک، تاریخ جهانگشای، به سعی محمد قزوینی (تهران، ارغوان، ۱۳۶۷) ج ۳.
- دستغیب، عبدالعلی، هجوم اردوی مغول (تهران، علمی فرهنگی، ۱۳۶۴).
- رشید الدین فضل اله، جامع التواریخ (بخش نزاریه) به کوشش محمد تقی دانش پژوه و محمد مدرس (تهران، ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۸).
- شبانکاره ای، مجمع الانساب، به تصحیح میرهاشم محدث (تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳).
- کاشانی، ابوالقاسم عبدالله بن محمد، زبده التواریخ، به کوشش محمد تقی دانش پژوه (تهران، مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۶).
- قزوینی، یحیی بن عبداللطیف، لب التواریخ (تهران، بی تا، ۱۳۶۳)

نسوی، شهاب الدین، سیرت جلال الدین منکبرنی، تصحیح مجتبی مینوی
(تهران، علمی فرهنگی، ۱۳۶۵).

لوئیس، برنارد، فدائیان اسماعیلی، ترجمه فریدون بدره‌ای (تهران، فرهنگ
ایران).

هاجسن، مارشال، فرقه اسماعیلیه، ترجمه فریدون بدره‌ای (تهران، علمی
فرهنگی، ۱۳۶۹).



شپوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی